سه شنبه 15 آذر 1390 - 09:44

سنگ‌ها شکافته شد

سالروز قیام حسین‌علیه‌السلام که از راه می‌رسد، تمام آن حرارت و شوری را که نبی اعظم(ص) در خبر غیبی خویش از قیام عاشورایی خبر داده است، به همراه خویش می‌آورد.

قیام حسيني از نگاه اهل سنت
سنگ‌ها شکافته شد

سالروز قیام حسین‌علیه‌السلام که از راه می‌رسد، تمام آن حرارت و شوری را که نبی اعظم(ص) در خبر غیبی خویش از قیام عاشورایی خبر داده است، به همراه خویش می‌آورد.

آری، به سبب شهادت حسین‌علیه‌السلام، حرارتی در قلوب باورمندان وجود دارد که گذر 14قرن از آن زمان و حدوث تغییرات گسترده اجتماعی در جهان اسلام، نتوانسته از میزان آن بکاهد، به عکس، که بر آن افزوده است. هر روز بعد جدیدی از ابعاد این قیام مؤثر پدیدار می‌شود و هر روز کارآمدی آن بیش از پیش آشکار. از این‌رو بررسی هر ساله این قیام نه تنها عملی لغو به شمار نمی‌رود بلکه ضرورتی انکارناپذیر می‌نماید که حکم عادت بر آن نمی‌رود. در عین حال البته این نکته نیز قابل تأکید است هر کس از جایگاه خاصی که در آن ایستاده است به این مجموعه نفیس و ارزشمند از حماسه و عقل‌گرایی می‌نگرد. از این‌رو طبیعی است، نگاه باورمندان آموزه امامت به قیام حسینی با نگاه دیگرانی که این آموزه در منظومه فکری ایشان اساسی و بنیادین نیست، متفاوت باشد. با این وجود، حتی تفاوت نوع نگاه کلامی و برداشت‌ها و استدلال‌های الهیاتی در نوع نگاه به قیام حسینی، مانع از ارزش‌گذاری ویژه و متمایز آن نزد مخالفان امامت نبوده است. این امر بی‌تردید بعد دیگری از ابعاد دیر پیدای قیام حسینی است.

بنابراین به‌نظر می‌رسد، مجموعه متنوع قیام حسینی‌علیه‌السلام حتی با فرض اختلاف در مبادی فکری و مبانی اعتقادی، سخن، فراوان در انبان دارد. در این جستار می‌کوشیم تا به مناسبت حلول سالروز حماسه حسینی، جایگاه و مشروعیت این قیام بی‌بدیل را با توجه به گرایش‌ها و مذاهب گوناگونی که در میان مذاهب اهل سنت و جماعت وجود دارد، به‌گونه انتقادی، بکاویم.

بررسی جایگاه قیام حسینی‌علیه‌السلام در میراث فکری متنوع اهل سنت و جماعت، طبیعتا به بررسی شیوه تحصیل مشروعیت حکومت در این میراث بستگی دارد. چرا که به روشنی، ارتباط مستقیمی میان مشروعیت یک قیام با عدم‌مشروعیت کامل یک حکومت سیاسی وجود دارد. به تعبیر دیگر زمانی یک قیام یا یک خروج علیه حاکم مشروع و قابل دفاع شرعی است که حکومت با بحران و خلل در مشروعیت مواجه باشد. در نتیجه زمانی می‌توان خروج امام حسین‌علیه‌السلام را در این منظومه فکری مشروع به‌شمار آورد که خلافت یزید را نامشروع یا لااقل دارای خلل در امر مشروعیت بدانیم. با این مقدمه باید گفت که از نظر اهل سنت، خلافت به‌صورت عمومی از سه طریق به‌صورت شرعی تحصیل می‌شود.

صورت نخست، بیعت عمومی یا بیعت اهل حل و عقد با خلیفه است. در این حالت زمانی که زعما و ریش‌سفیدان قوم با یک نفر برای خلافت بیعت می‌کنند، او خلیفه شرعی خواهد بود. و هرگونه قیام علیه او نادرست خواهد بود. صورت دوم، تعیین خلیفه بعدی توسط خلیفه قبلی است. در اینکه آیا این تعیین به بیعت نیز بستگی دارد، میان علمای اهل سنت اختلاف وجود دارد. برخی از ایشان علاوه بر تعیین، بیعت را نیز شرط دانسته‌اند. ولی اکثریت ایشان صرف تعیین از جانب خلیفه مشروع قبلی را موجب مشروعیت شمرده‌اند و بیعت را حاصل این مشروعیت به شمار آورده‌اند، نه عامل آن. صورت سوم؛ رسیدن به خلافت از طریق غلبه نظامی است.

چنان‌که در مثل عربی آمده است «الحکم لمن غلب؛ حکومت از آن کسی است که بر دیگران به زور غلبه کرده باشد.» با توجه به این صور سه‌گانه، اگر قصد بررسی به خلافت رسیدن یزید را داشته باشیم، احتمالا تنها صورت ممکن که قابل تطبیق بر حکومت یزیدی را داراست، صورت دوم خواهد بود. البته این نکته نیز قابل ذکر است که معاویه‌بن‌ابی‌سفیان تلاش کرد تا در زمان حیاتش و با وجود صلح‌نامه‌ای که با امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام امضا کرده بود، اهل حل و عقد یا به‌اصطلاح شورای بزرگان مهاجر و انصار مدینه منوره با یزید بیعت کنند. اما با توجه به مخالفت بزرگان مهاجر و انصار با انتخاب یزید، بی‌گمان نمی‌توان مدعی تحقق صورت نخست برای یزید شد. با این نکته، جای یک پرسش بنیادین باقی می‌ماند و آن اینکه آیا با وجود بزرگان مهاجر و انصار، آیا می‌توان برای یک تابعی متهم به بی‌دینی که هرگز پیامبر را ندیده است، بیعت اخذ کرد؟ آیا می‌توان با وجود حسین بن علی علیهما السلام، عبدالله بن عباس، عبدالله‌بن‌زبیر، عبدالله‌بن‌جعفر و عبدالله بن عمر و...، خلافت یزید که در خانواده مسیحی مادرش، میسون رشد کرد، را شرعی و براساس شورای مهاجران و انصار به شمار آورد؟ طبیعتا پاسخ این پرسش از نگاه اکثریت علمای اهل سنت منفی است. شاید از همین روست که ایشان خلافت یزید را براساس احادیثی که خلافت را پس از پیامبر(ص) تنها 30سال می‌داند، به ملوکیت یا سلطنت تعبیر

کرده‌اند.

با این مقدمه می‌توان گرایش‌های فکری اهل سنت را در این باره به دو بخش تقسیم کرد: 1) اکثریتی که انتقاد فراوانی به شیوه به حکومت رسیدن یزیدبن‌معاویه و شیوه اداره حکومت توسط او دارند. هر چند لزوما همه ایشان حکومت او را نامشروع تلقی نمی‌کنند. ب) اقلیتی که هر چند انتقاداتی به شیوه اداره حکومت در دوران سه‌ساله یزید دارند اما شیوه به خلافت رسیدن او را مشروع تلقی می‌کنند. در نتیجه هر گونه خروج علیه او را نادرست و غیرشرعی به حساب می‌آورند. طبیعی است، که این گروه اندک به سبب اعتقاد به مشروعیت حکومت یزیدبن‌معاویه، قیام حسینی را مشروع نپندارند. براساس این تقسیم بندی می‌توان به بررسی تفصیلی افکاری که در قالب مذاهب اهل سنت در این باره مطرح شده است، پرداخت.

1) مدافعان خروج حسین‌علیه‌السلام

ابوالفرج‌بن‌جوزی را باید یکی از بزرگ‌ترین مدافعان خروج امام‌حسین‌علیه‌السلام به‌شمار آورد. او که یکی از علمای بزرگ حنابله به شمار می‌رود، بنا به نقل نوه‌اش، سبط‌بن‌جوزی در کتاب تذکره‌الخواص، یزید را به‌شدت محکوم کرده و از امام حسین(ع) جانبداری کرده است. سبط‌بن‌جوزی در این باره می‌نویسد:«پدربزرگم در کتابی - که علیه انسانی لجوج و خوددار از مذمت یزیدبن‌معاویه نگاشته است - می‌گوید: شخصی از من پرسید: درباره یزیدبن‌معاویه چه می‌گویید؟ به او گفتم: آنچه کرده است، او را کفایت می‌کند و سکوت بهتر است. (و السکوت اولی!) آنگاه پرسید: لعنت کردن او را جایز می‌دانی؟ گفتم: علمای پرهیزگار، از جمله امام احمد بن حنبل، لعنت کردن او را اجازه داده‌اند بلکه امام احمد درباره یزید مطالبی بیان کرده است که بیش از لعن است!...

آنگاه به او گفتم: در احادیث، لعن اشخاص به سبب فعلی که بسیار کمتر از یک دهم فعل یزید است، جائز است، چه رسد به آنچه یزید کرده است! همچنین برای او برخی از احادیث بخاری و مسلم را قرائت کردم که دال بر جواز لعن اشخاصی چون یزید بلکه گناهکارانی دون پایه‌تر از اوست...» (سبط بن جوزی، تذکره الخواص، ج2، ص266) براساس آنچه توسط سبط بن جوزی از جدش نقل کرده است، باید امام احمد (م241ه.ق) را که امام حنابله در فقه و حدیث و عقاید به‌شمار می‌رود، در ضمن کسانی دانست که لعن یزید را جائز می‌دانند. البته فارغ از این متن، سیره و مسند امام احمد خود به تنهایی دال بر محبت او نسبت به اهل‌بیت و محبان ایشان و بغض او نسبت به دشمنان اهل‌بیت است. چه آنکه ایشان در مسند به‌صورت گسترده، احادیث عظمت جایگاه و وجوب محبت اهل‌بیت را به‌صورت عمومی و محبت امام حسین‌علیه‌السلام را به‌صورت خاص نقل کرده است. بنابراین باید عموم حنابله و اهل حدیث در این بخش جای داد، مگر آنکه کسی از ایشان تصریح به مخالفت با امام خویش کند. البته باید در این میان امام نواصب، ابن‌تیمیه (م728ه.ق.) و پیروان او همچون محمد بن عبدالوهاب و البته وهابی‌ها را از قاعده عمومی نزد حنابله برکنار دانست. هر چند در ضمن دسته دوم به او و پیروانش اشاره خواهیم کرد. به جز حنابله، عموم شافعیان نیز قیام حسین‌علیه‌السلام را بر حق می‌دانند.

هر چند برخی از ایشان بر امام خرده می‌گیرند که ایشان نیروی لازم را برای این کار در اختیار نداشته است. از این روی محاسبات ایشان درست نبوده است و به همین روی حرکت ایشان به شکست منجر شده است! این تفسیر البته به نظامی دانستن حرکت امام حسین‌علیه‌السلام، راجع است که بی‌تردید برداشتی نادرست به شمار می‌رود. امام محمد بن ادریس شافعی (م204ه.ق.) نیز ظاهرا براساس متونی که در اختیار داریم، به چنین دیدگاهی متمایل بوده است. در میان شافعیان آنکه متهم به مخالفت با امام‌علیه‌السلام شده است، حجت‌الاسلام محمد غزالی(م505ه.ق.) است. البته این برداشت به ظاهر مبتنی به متنی است که امام محمد غزالی در احیاءعلوم دین آورده است. حال آنکه در حقیقت این متن ارتباطی به مدعای مطرح شده ندارد.

غزالی در جایی از بخش مهلکات احیاءعلوم دین که به بیان امور هلاک‌کننده اختصاص دارد، به آفات زبان می‌پردازد و از غیبت و بدگویی و هتک عرض و آبروی مؤمن به این عنوان نام می‌برد. آنگاه می‌گوید: بدگویی هیچ مسلمانی برای هیچ مسلمانی جائز نیست. حتی ناسزاگویی به یزید هم جائز نیست! چرا که ثابت نشده است او امام‌حسین رضی‌الله عنه را به شهادت رسانیده باشد! بنابراین می‌توان گفت اگر برای غزالی ثابت می‌گشته است که یزید در شهادت امام‌حسین دست داشته است یا مسبب آن بوده است او مشکلی با لعن یا بدگویی از او نداشته است. ضمن آنکه او هرگز قیام امام‌علیه‌السلام را زیر سؤال نبرده است. به عکس، می‌گوید اگر ثابت شود یزید در سرکوب اهل‌بیت نقش داشته است، مقصر و ملعون است. البته این امر که غزالی یزید را مؤمنی مصون از هتک می‌داند، به هیچ روی قابل‌قبول نیست و بی‌گمان حاصل ضعف اطلاعات تاریخی و حدیثی اوست. از سوی دیگر در مقدمه کتاب سرالعالمین که به غزالی منسوب است و ظاهرا پس از کتاب احیاء علوم دین نگاشته شده است، غزالی از رأی خویش در احیاء باز می‌گردد و به کلی یزید را محکوم می‌کند. و خود را در قالب یک مدافع تمام عیار از قیام امام‌علیه‌السلام نشان می‌دهد. در این میان البته نباید از تفتازانی از علمای قرن نهم اهل سنت غافل ماند. تفتازانی هر چند در فقه تابع مذهب شافعی است، اما بی‌تردید کتاب شرح مقاصد او نماینده تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت به‌شمار می‌رود. از این‌رو می‌توان او را نماینده جریان‌های کلامی اهل سنت، به‌خصوص جریان اشعری به‌شمار آورد.

او در کتاب شرح المقاصد چنین می‌نویسد: «به اهل‌بیت پیامبر(ص) ستم روا داشتند. این امر را کسی نمی‌تواند پنهان کند. این ظلم به حدی بود که هر آنچه را در زمین و آسمان است، به گریه واداشت و از شدت این امر سنگ‌ها شکافته می‌شود و گذشت زمان‌ها و ماه‌ها آن را از یاد نمی‌برد. لعنت خدا بر کسی باد که در این ستم مباشرت ورزیده یا بدان خرسند گشته است. کسانی از علمای اهل سنت، لعن به یزید را جایز ندانسته‌اند. با آنکه می‌دانستند یزید بیش از این، سزاوار لعن و نفرین است. زیرا می‌دانستند اگر لعن به یزید جائز دانسته شود، لعنت کردن به او متوقف نمی‌شود و کسانی بزرگ‌تر از او نیز لعن می‌شوند...» (شرح مقاصد، المبحث‌السابع، ج5، ص311) دو نکته از میان کلمات تفتازانی آشکار می‌شود. نخست آنکه او لعن یزید را از واضحات می‌شمرد و دیگر اینکه او به عوامل روانشناختی عدم‌جواز لعن یزید نزد برخی علماء اشاره کرده است. و آن را ترس از تعمیم و تسری لعن به دیگر بزرگان و حاکمان سیاسی- احتمالا معاویه- دانسته است. عبدالرحمان سیوطی نیز از دیگر علمای اهل سنت است که همچون تفتازانی می‌اندیشد. با این تفاوت که سیوطی علاوه بر آنکه خلافت یزید را شرعی نمی‌شمارد، خلافت معاویه را نیز از انتقادات خویش بی‌نصیب نمی‌گذارد بلکه معاویه را مسبب آنچه سبب مصیبت اهل‌بیت در کربلا گشته است، می‌داند.

از علمای مالکی طرفدار قیام می‌توان به ابن‌خلدون اشاره کرد. البته ابن‌خلدون در مقدمه تاریخ خویش چندان به معیارهای شرعی در زمینه وقایعی که به تحلیل آنها پرداخته، اشاره نکرده است بلکه او عصبیت قبیلگی را ملاک و معیار بررسی حوادث به شمار آورده است. با این حال او فسق یزید را سبب خروج امام شمرده است و امام را در این زمینه بر حق دانسته است. در عین حال امام را در محاسبه عصبیت بنی عبدمناف که از نظر او در بنی امیه متجلی گشته بود، دچار اشتباه تلقی کرده است! در حقیقت از نگاه ابن‌خلدون امام به میزان قدرت روح قبیله نزد بنی‌امیه ملتفت نبوده است! (مقدمه‌ابن‌خلدون، ص145) نکته‌ای که ابن‌خلدون و کسانی که همچون او به تحلیل وقایع تاریخی می‌پردازند، از آن غفلت می‌کنند، آن است که ایشان خروج امام حسین‌علیه‌السلام را یک جنگ نظامی به شمار آورده‌اند. در حالی‌که حماسه عاشورا اصولا یک طراحی فرهنگی و سیاسی است، نه یک پروژه نظامی به قصد پیروزی ظاهری. چه آنکه حتی خود امام(ع) به پیروزی ظاهری خویش در جنگ باور نداشت. به‌نظر می‌رسد این امر منشأ بسیاری از کج‌فهمی‌ها و مغالطات و بدعت‌هایی گشته که وارد تاریخ کربلا شده است.

2) مخالفان خروج امام حسین‌علیه‌السلام

مهم‌ترین مخالف فکری خروج امام حسین‌علیه‌السلام را باید برخی از سلفیان و وهابیان معاصر به شمار آورد که از ابن‌تیمیه در این زمینه پیروی می‌کنند. چه آنکه سلفیان و اهل حدیث پیرو امام احمد به حقانیت حرکت امام‌علیه‌السلام و فساد و انحراف حکومت یزیدی باور دارند. نکته‌ای که در این میان باید مورد توجه قرار گیرد آن است که اصولا برخورد ابن‌تیمیه با اهل‌بیت‌علیهم‌السلام برخورد و مواجه‌های تنقیصی است. به این معنا که او اصولا هیچ‌گونه منقبت، حرکت صحیح و فضیلت ویژه و اختصاصی را که تنها شامل اهل‌بیت علیهم‌السلام شود، برنمی‌تابد. و اگر هم به‌صورت استثنایی به فضیلتی برای ایشان قائل شود، حتما تلاش می‌کند، فضیلتی برتر را برای دشمنان اهل‌بیت اثبات کند. گاه چنان او به تحریف معنای فضیلت دست می‌زند که انسان مبتدی و ناآشنا به امر فهم متن آرزو می‌کند، ای کاش این فضیلت درشأن ایشان به این شکل وارد نمی‌گردید! به‌عنوان مثال در کتاب منهاج السنه النبویه او تلاش می‌کند نشان دهد، اسلام در دوران امام علی‌علیه‌السلام دچار ضعف و زبونی گردید. حال آنکه دوران خلفاء سه گانه و معاویه و یزید عصر فتوحات و به‌اصطلاح او عصر عزت اسلامی است!

در منطق سقیم او صرف تصرف سرزمین‌های بیشتر به هر قیمتی و ضمیمه کردن ظاهری این سرزمین‌ها به دارالاسلام، که البته همگی به زور شمشیر و در سایه سرنیزه محقق شده است، ارزشی بی‌حد و حصر است. حال آنکه نه تنها فتوحات در عصر امام علی‌علیه‌السلام اصلا وجود نداشته است بلکه تیغه شمشیر مسلمانان بر یکدیگر گشاده بوده است! (منهاج السنه، ج8، ص35) و لابد این همه تقصیر مولای متقیان بوده است! البته ابن‌تیمیه معمولا چنین نتیجه‌گیری‌هایی را خود انجام نمی‌دهد بلکه وقت خود را تنها به مقدمه‌چینی‌های می‌کند که طبعا نتیجه‌گیری از آنها چندان برای مخاطب ساده دل پیچیده نخواهد بود! بر این اساس او هر گونه حرکتی علیه یزید را بر نمی‌تابد و آن را خروج بر خلیفه بر حق که از قضا مشغول فتوحات اسلامی و مسلمان کردن کافران است، به‌شمار می‌آورد.

البته آنچه ابن تیمیه در این میان از آن کاملا غافل است یا می‌داند و خود را به غفلت می‌زند، این نکته است که این اسلام ظاهری و توخالی از جانب خلیفه شراب‌خوار و میمون باز که مردم مدینه را 3روز قتل عام می‌کند و نوامیس ایشان را هتک حرمت می‌کند، کعبه را با منجنیق به آتش می‌کشد و بر جنازه بی‌سر پسر رسول خدا(ص) اسب می‌دواند و نفاق خرج اهل‌بیت او می‌کند، چه ارزشی دارد؟! علاوه بر امام نواصب، ابن‌تیمیه، باید از ابن‌عربی مالکی نام برد که غیراز محی‌الدین عربی مالکی صاحب کتاب فصوص الحکم و فتوحات مکیه است. او در کتاب «العواصم من القواصم» حرکت امام حسین‌علیه‌السلام را زیر سؤال می‌برد و آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد. شیوه استدلال ابن‌عربی مالکی شباهت زیادی به استدلال‌های ابن‌تیمیه دارد. از این‌رو از تکرار آن و پاسخگویی به آن می‌گذرم.

با این تقسیم‌بندی می‌توان در مجموع اکثر قریب به اتفاق اهل سنت را از طرفداران خروج امام علیه به شمار آورد و ایشان را در این

زمینه با شیعه همداستان دانست.